

# ادبیات نمایشی برای کودکان ناشنوا

حمید قاسم زادگان جهرمی

## بخش اول: ضرورت‌ها و تعاریف

افراد معلول در بعضی جوامع، بیش از جوامع دیگر وجود دارند. برای مثال، در جهان سوم و کشورهای آفریقایی، افراد نابینا و اشخاصی که در نتیجه گرسنگی، نارسایی مغزی دارند، درصد بالاتر و چشمگیرتری را تشکیل می‌دهند. در کشورهای بزرگ صنعتی، افراد معیوب جسمانی بسیاری که نتیجه تصادفات اتومبیل و حوادث کارخانه‌ها هستند و زندگی می‌کنند.

اکنون تمام دنیا این واقعیت را دریافته که افراد استثنایی، بخشی از جوامع محلی‌شان هستند. «یکی شدن» آن‌ها در «دهکده جهانی»، به صورت یک شعار درآمده است و ما در چنین شرایطی، نیاز به ادبیاتی داریم که این نزدیکی را بیشتر کند. البته منظور این نیست که یک فرد معلول، شبیه و یا عین یک فرد سالم شود. منظور آن است که چنین فردی، با حفظ هویت و ویژگی‌های خود، جزئی از یک کل واحد یعنی جامعه باشد. در واقع هر کس به اندازه توان خود، سهمی در این یکپارچگی داشته باشد. با این مقدمه، می‌رویم سراغ این سؤال که آیا کتب ادبی کودکان و نوجوانان ما (شعر، داستان، فیلم‌نامه و نمایشنامه) درک و دریافت ما را نسبت به اشخاص استثنایی و وضع و موقعیت آن‌ها وسعت داده و یا واقعیت شرم‌آور طرد معلولان را تأیید کرده است؟

در بسیاری از افسانه‌های عامیانه و داستان‌های خیال‌انگیز برای کودکان و نوجوانان، می‌بینیم که افراد استثنایی در حکم نماد (سمبل) هستند. در خیلی از کتب، توصیف‌های روان‌کاوانه‌ای می‌بینیم که در آن‌ها شخصیت اصلی فردی معلول است. نتیجه نگرش به این آدم‌های ناشناخته، احساس ترس و دوری جستن از این افراد است. در پاره‌ای آثار می‌بینیم که شخصیت‌های معلول، مورد تمسخر و آزار و اذیت دیگران قرار می‌گیرند و القاب تمسخرآمیزی به آن‌ها داده می‌شود. برای مثال، یک کوتوله غالباً نماینده و نشانه شرارت است و نقص جسمی او نشانی از یک نقیصه باطنی مطرح می‌گردد و یا نابینایی یک نابینا ممکن است نشأت گرفته از روح و باطنش قلمداد شود. در نمایش‌نامه‌ای از هنریک ایبسن<sup>۱</sup>، به نام «ایولف کوچک»، شخصیت کوچک داستان که همان ایولف است، می‌لنگد. عین و نقص او، در تحلیل‌هایی که شده، نمادی است از اتفاقی نادرست در روابط پدر و مادرش. وقتی ایولف کوچک می‌میرد، پدر و مادرش نقص عضو و مرگ او را مجازات و کیفری تلقی می‌کنند که به دلیل بدرفتاری آن‌ها نسبت به یکدیگر و نیز به علت ازدواج نادرست، گریبانگیرشان شده است.

با تأمل در کتب نمایشی ارائه شده برای کودکان معلول، خواهیم دید تاکنون اثری حتی ضعیف، ویژه معلولان انتشار نیافته است. کم توجهی به این مهم، باعث شده هنرمندان مشتاق معلول و غیرمعلول، عرصه را برای هنرنمایی و هم‌چنین گرفتن سهم خود در فرهنگ‌سازی، تنگ ببینند.

هر نمایش متکی به یک متن قوی است؛ به ویژه نمایش کودکان که در عین سادگی، از پیچیدگی و ترفندهای خاص خود در ایجاد جذابیت برخوردار است. نگارنده که مدت مدیدی به عنوان مربی فوق برنامه «نمایش»، با دانشجویان تربیت معلم کودکان استثنایی، به صورت عملی وارد این حیطه گردیده،

لزوم به کارگیری این روش ارتباطی موفق (که متأسفانه مورد بی‌مهری اصحاب تعلیم و تربیت قرار گرفته است) را از نزدیک لمس کرده‌است.

این تجربیات و علاقه شخصی به این حیطة، سبب شد تا با تمرکز بر یکی از معلولیت‌های فراگیر در بین کودکان (ناشنوایی)، به پژوهش در زمینه نمایش‌نامه‌نویسی برای کودکان ناشنوا<sup>۲</sup> دست بزنم که حاصل آن، سلسله مقالاتی برای آشنایی و به کارگیری روش‌های ارتباط و همچنین پیشنهاداتی در راستای نگارش متون نمایشی برای این کودکان است.

همه ما می‌دانیم تعداد بسیاری از افراد جامعه ما، از حس دل‌انگیز شنوایی بهره‌ای ندارند، اما دارای توانایی‌هایی هستند که می‌توانند با آن به اجتماع خود خدمت کنند. اعتقاد به این باور که کودکان ناشنوا می‌توانند در کنار هموعان خود، از نمایش به عنوان یک ارتباط دهنده مثبت استفاده بهینه ببرند، می‌تواند مهم‌ترین انگیزه نمایش‌نامه‌نویس، در توجه به این قشر باشد. قبل از واردشدن به مباحث اصلی، به تعاریف و راه‌های ارتباطی با کودکان ناشنوا می‌پردازیم:

برای ناشنوایی همانند دیگر موارد معلولیت، تعاریف بسیاری آمده، ولی آنچه در تمامی این تعاریف قابل توجه به نظر می‌رسد، ارتباط ناشنوایی با تکلم و گویایی است. در نیمه اول قرن بیستم، به خصوص در دهه ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۰ میلادی، بسیاری از تعاریف مربوط به ناشنوایی، به نوعی با اثرات نامطلوب ناشنوایی در گذران زندگی فرد ارتباط داشته است، ولی بعداً و به ویژه در نیمه دوم قرن بیستم، اکثر تعاریف ناشنوایی، به نحوی با مسئله تکلم و مراوده کلامی مربوط می‌گردد. در این جا چند نمونه از تعاریف مختلف برگرفته شده از نظریات محمود پاکزاد را در کتاب هیاهوی سکوت<sup>۳</sup> (۱۳۶۳) مرور می‌کنیم. به نظر پاکزاد (۱۳۶۳، ص ۳۸):

«۱- ناشنوا کسی است که به سبب فقدان یا نقص شنوایی، نتواند از طریق گفتار با دیگر افراد جامعه ارتباط برقرار کند.

۲- ناشنوا کسی است که شنوایی او برای گذران زندگی عادی از طریق حس شنوایی مؤثر نباشد.

۳- ناشنوا به فردی اطلاق می‌گردد که به سبب کمبود یا فقدان شنوایی، قادر به فراگیری زبان محیط از طریق شنوایی نباشد.

۴- از نظر نظام آموزشی، ناشنوا کسی است که نتواند از برنامه و کلاس‌های درس عادی بهره گیرد و نیاز به تعلیم با روش خاص داشته باشد.

۵- ناشنوا به فردی اطلاق می‌شود که شنوایی او برای فراگیری زبان از طریق شنوایی، استمرار تکلم طبیعی و فراگیری مطالب از راه گوش کافی نباشد.

لذا برای یادگیری، نیاز به روش‌های خاص و برنامه‌ریزی ویژه داشته باشد.»



طرح از پیکاسو

همان گونه که در تعاریف پاکزاد دیده شد، ناشنوایی در ارتباط با نقص شنوایی مورد بررسی قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، در مورد اثرات نقص شنوایی بر زبان آموزی، تکلم و بیان و گفتار که مهم‌ترین وسیله ارتباط اجتماعی است، تکیه دارد.

در کتاب آشنایی با ناشنویان، آموزش و توان بخشی آنان، تألیف طاهره محمدپور<sup>۴</sup> (۱۳۶۷ ص ۷)، از قول فومن در کتاب «Can't Your Child Hear?»، در تعریف علمی ناشنوایی چنین آمده است: «ناشنوا به کسی گفته می‌شود که میزان نشنیدن او به حدی باشد که مانع از درک صحبت دیگران از راه گوش، با استفاده از وسایل کمک شنوایی گردد.»

### انواع ناشنوایی

با مطالعه، تشریح و فیزیولوژی دستگاه شنوایی و آگاهی از سه قسمت اصلی گوش، این نکته به خوبی آشکار می‌گردد که عللی که موجب تقلیل و یا از بین رفتن کامل حس شنوایی می‌گردند، آن قسمت که مربوط به گوش خارجی و میانی است، به کلی با عواملی که به گوش داخلی صدمه می‌زنند، متفاوتند. زیرا گوش داخلی مرکز اصلی دستگاه شنوایی است، در حالی که گوش خارجی و میانی، تنها وسیله‌ای برای رسانیدن امواج صوتی به این مرکز اصلی شنوایی است. به همین لحاظ، دو نوع عمده ناشنوایی مشخص و معلوم گردیده است: ناشنوایی انتقالی و ناشنوایی عصبی یا ادراکی. این دو نوع ناشنوایی، چه از نظر علل و چه از جنبه معالجه، کاملاً با هم متفاوتند.

از نظر پزشکی، ناشنوایی انتقالی چنانچه در مراحل اولیه آشکار شود، قابل معالجه است و ناشنوایی عصبی نیز چنانچه نوعش مشخص گردد، چه بسا که بتوان از توسعه آن و از بین رفتن مقدار بیشتری از شنوایی شخص جلوگیری کرد. در ناشنوایی انتقالی، در بسیاری از مراحل می‌توان با عمل جراحی، علت را از بین برد و در غیر این صورت، با به کار بردن گوشی‌های موجود (سمعک)، تا حد زیادی شخص را به شنوایی طبیعی نزدیک کرد.



### علل ناشنوایی

علل ناشنوایی به سه دسته تقسیم می‌شود:

۱- ناشنوایی مادرزاد یا کسانی که قبل از تولد ناشنوا شده‌اند.

۲- کسانی که هنگام تولد ناشنوا شده‌اند.

۳- کسانی که بعد از تولد ناشنوا شده‌اند. این گروه شامل سه دسته هستند:

الف) قبل از فراگیری زبان ناشنوا شده‌اند.

ب) بعد از فراگیری زبان ناشنوا شده‌اند.

ج) در سنین بالا ناشنوا شده‌اند.

تحقیقات انجام شده، حاکی از این است که افراد ناشنوا زندگی طبیعی را می‌گذرانند و معلولیت ارتباطی آنان که ناشی از ناشنوایی است، مانعی در راه رشد طبیعی هوش و شخصیت آن‌ها نیست. به نظر محمدپور (۱۳۷۶، ص ۱۵۳): «در زندگی فردی اغلب خیلی فعال و با تحرک هستند. از نظر مهارت فکری، آن‌ها مشابه افرادی هستند که از نظر اجتماعی در محیط‌های محدودتری زندگی می‌کنند و این امر به سبب کمبود تجربه یا نقیصه تجربی است. هر قدر ارتباطات اجتماعی آنان بیشتر باشد و امکان یابند که تجارب مختلف را به دست آورند، از این تشابه کاسته خواهد شد. آموزش و استفاده از این روش مناسب آموزشی و ارتباطی، می‌تواند از ابزارهای مهم در این زمینه باشد.»

نتیجه به کارگرفتن تست‌های تعیین میزان بهره هوشی، نشان دهنده این مطلب است که توزیع پراکندگی هوشی در میان ناشنویان نیز همانند افراد عادی است و هیچ رابطه علت و معلولی بین فقدان

عکس از نیکلاس نیکسون

شنوایی و میزان بهره‌هوشی وجود نداشته است.

همان‌جا (ص ۱۵۳) می‌نویسد: «عمومیت دادن به این مسئله که کم هوشی با کمبود شنوایی ارتباط دارد، نمی‌تواند حقیقت داشته باشد. شاید علت چنین برداشتی این باشد که کودکان ناشنوا و نیمه شنوا در سنین اولیه زندگی، معمولاً ساکت و کم حرف هستند و به علت نشنیدن، فرصت یادگیری زبان را از محیط اطراف و به صورت غیرمستقیم به دست نمی‌آورند.» برداشت اشتباه دیگری که می‌شود، این است که گفته‌اند افراد ناشنوا توانایی کمتری در فکر کردن به صورت تجربیدی دارند، در حالی که این مسئله نیز واقعیت ندارد. فرآیند فکر در نزد ناشنوایان نیز همان‌گونه است که در نزد افراد شنوا و بهترین مثالی که می‌توان در این باره زد، این است که در میان افراد ناشنوا کسانی هستند که ریاضیات را خوب می‌فهمند و می‌توانند به خوبی به آن تسلط پیدا کنند.

محمدپور (صص ۱۵۳ و ۱۵۴)، موارد دیگر مشکلات کودک ناشنوا را چنین برمی‌شمرد: «کمبود شنوایی آن‌جایی همراه با مسئله خواهد بود که بیماری و شرایطی که سبب ناشنوایی می‌شوند، به گونه‌ای باشد که موجبات صدمات مغزی را نیز فراهم آورند. در آن صورت است که روی میزان هوشمندی و قدرت تفکر فرد تأثیر خواهد گذاشت. برای مثال، در مواردی که علت ناشنوایی مننژیت، تولد نارس، ابتلای مادر به سرخچه باشد، این عوامل ممکن است علاوه بر ناشنوایی، ضایعات دیگری را نیز در فرد به وجود آورند.» بدین ترتیب، معدودی از کودکان ناشنوا را می‌توان یافت که علاوه بر کمبود شنوایی، معلولیت دیگری هم داشته باشند. در صورتی که این معلولیت مغزی باشد، طبیعتاً می‌توان انتظار داشت که سطح بهره‌هوشی پایین‌تری را نشان دهد.

مهمترین مشکلی که ناشی از ناشنوایی است، مشکل ارتباط است. جنبه‌های اساسی برقرار کردن ارتباط از طرف ناشنوایان، عبارت است از صحبت کردن، لبخوانی و گفتارخوانی، نوشتن، استفاده از الفبای دستی و زبان اشاره. سختی فراگیری زبان گفتاری برای ناشنوایان، از آن جهت است که آن‌ها بایستی زبانی را یاد بگیرند که نمی‌توانند آن را بشنوند و در هنگام فراگیری از طریق لبخوانی، بسیاری از کلمات روی لب مشابه یکدیگر ظاهر می‌شوند. علاوه بر این، هنگامی که فرد ناشنوا به فراگیری آن می‌پردازد، همواره کاربرد آن برایش مشخص نیست و مفهوم اجتماعی آن را نمی‌داند.

ناشنوایان کلاً اشخاصی هستند که بیشتر توجه‌شان به محیط اطراف‌شان است. آن‌ها متمایل به مؤانست و همنشینی با یکدیگر، مشتاق گردش و تماشا، شنیدن خبرهای تازه و مسافرت هستند. آن‌ها آن‌چه را که می‌خواهند، بیشتر در بین خودشان پیدا می‌کنند.

البته معدودی از افراد ناشنوا نیز هستند که مسرت و کمال خود را در دنیای شنوایان جست‌وجو کرده و آن را به دست آورده‌اند.

در این‌جا بی‌مناسبت نخواهد بود که از یکی از درخشان‌ترین چهره‌های قهرمانی انسانیت، هلن کلر، نام برده شود. او علی‌رغم بزرگ‌ترین محرومیت‌های عضوی، یعنی ناشنوا و نابینا بودن، برای روشن کردن ذهن عموم درباره امکانات معلولان، تلاشی مافوق نیروی انسانی از خود نشان داد. هلن که کودکی با استعداد بود، در اثر تصمیم و پشتکار و فداکاری و در پرتو دانش معلم خود «آن سولیوان»، صاحب مقامی بین‌المللی شد. هلن کلر رابط توانای عالم انسان‌های معلول و دیگران گردید. در کتاب **درآمدی بر روان‌شناسی**، دنی استاینبرگ (۱۳۷۰، ص ۷۲) در جواب این سؤال که هلن کلر چگونه توانست به این سطح بالایی بلاغت زبانی دست یابد، معتقد است: «می‌توان چنین استدلال کرد که موفقیت کلر در زبان آموزی، تا حد زیادی از ارتباط اولیه او با زبان در خردسالی ناشی می‌شود. اما با توجه به این واقعیت که او مدت شش سال در معرض زبان نبوده است و یادگیری اولین واژه نیز به سختی و صرف مدت طولانی امکان‌پذیر شد؛ یعنی مدتی که او نیاز داشت تا بفهمد که یک تجربه حسی (احساس نوشته شدن چیزی در دستان او)، می‌تواند نماد چیزی (آب) در جهان خارج باشد».

به نظر می‌رسد که تجربه زبانی قبل از بیماری، نفع چندانی برای هلن کلر نداشته است. در عین حال، این احتمال نیز وجود دارد که تجربه اولیه زبانی کلر در خردسالی، روی مغز و ذهن او تأثیرات ساختاری مثبتی به وجود آورده و بعدها او از این تأثیرات بهره‌جسته باشد. برای شناساندن امکانات و نیازمندی‌های کسانی که به نحوی از دیگران مستثنا شده‌اند، علی‌رغم دشواری بسیار، باید شب و روز کوشید. او به کمک معلم عزیز خود که هم چشم و هم گوش او بود، با ایراد سخنرانی‌ها و نوشتن کتاب‌ها و مقالات،

به جانباين پيام داد كه انسان حتى در سخت‌ترين شرايط، قابل تعليم و تربيت است و هر انساني على‌رغم محدوديت‌هاي جسمي، در اثر تعليم و تربيت صحيح قادر به پيشرفت‌هاي شگرف است و از اين رو، آموزش و پرورش حق مسلم معلولان است و نبايد اين گروه را از آن چه به ايشان جان مي‌بخشد، محروم ساخت

## تعليم و تربيت ناشنوايان

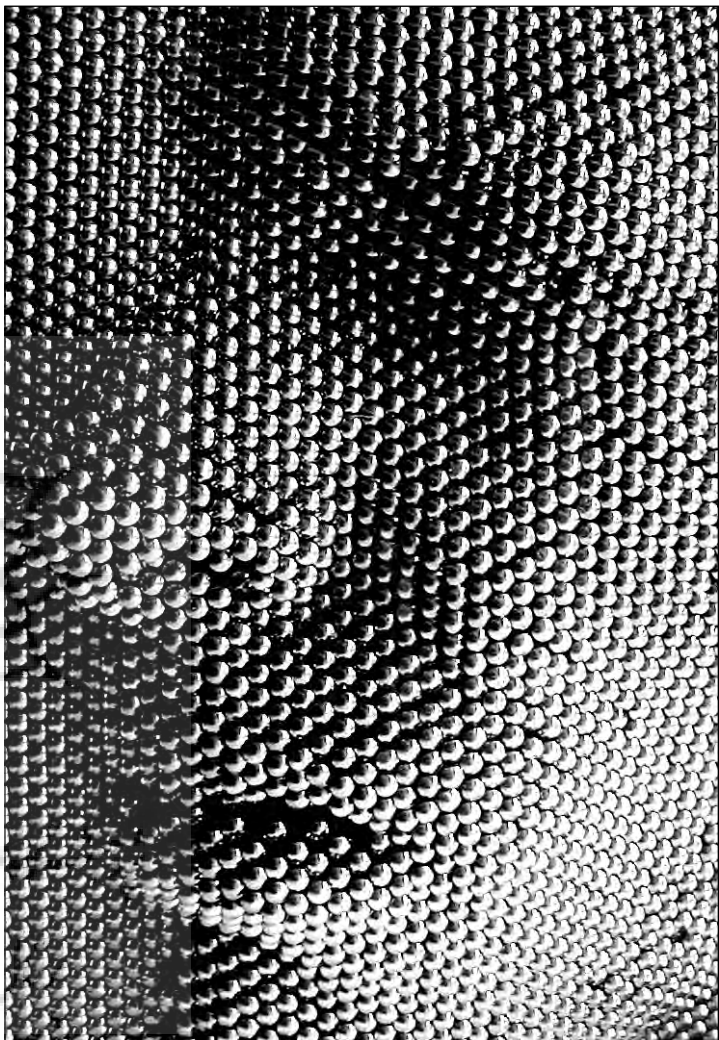
مسدود شدن حس شنوايي براي مدتي کوتاه، نمي‌تواند خللي در توانايي صحبت کردن براي اکثر ما كه شنوا هستيم، ايجاد كند. بنا بر اين ما كه مي‌شنويم و به راحتی زبان مادري و محيط اطراف‌مان را ياد گرفته‌ايم و با آن صحبت مي‌كنيم، هرگز قادر نيستيم به سادگي خود را در شرايط افراد ناشنوا، به مفهومي كه در گذشته به آن‌ها «كرو و لال» اطلاق مي‌شد، قرار دهيم.

محروم بودن از حس شنوايي، فقط به مفهوم نشنيدن صدا نيست، بلكه ماحصل اين محروميت، عدم امكان دستيابي به بسياري از تجربيات مفيد و اميدبخش زندگي فردي و اجتماعي است تا جايي كه ممكن است فرد را از مسيره‌هاي موفقيت‌آميز دور سازد. از اين رو، شناخت مشكل و معضل ناشنوايي، يافتن راه‌هاي مناسب آموزشي و ارتباطي و به وجود آوردن امكانات لازم، به منظور ياري دادن به عزيزان ناشنوا، حائز اهميت بسياري است و شناخت بيشتر ناشنوايان باعث خواهد شد روش‌ها و راه‌هاي تعليم و تربيت، بيش از پيش تجربه شود و با خارج کردن آن‌ها از انزوا، در خدمات فرهنگي و اجتماعي سهم بيشتري به ايشان سپرد.

دوره رنسانس در اروپا، زمينه مساعدی برای گسترش فلسفه تعليم و تربيت ناشنوايان كه در اسپانيا جوانه زده بود، فراهم ساخت و در اندك مدتي معلمان در كشورهاي اروپايي به تعليم اين گروه آغاز كردند. به موازات مطالعات و تجسس‌ها و كوشش‌هاي صميمانه مربيان، پزشكان و فيزيك‌دانان نيز به سهم خود در آسان‌تر و کوتاه‌تر کردن راه تعليم ناشنوايان كوشيده‌اند. دانشمندان و متخصصان دربارۀ تشخيص علل ناشنوايي و بيشگيري آن و ممانعت از پيشرفت ميزان ناشنوايي، به مطالعات و تجربيات فراواني دست زدند و براي پرکردن شكاف بين شخص شنوا و شخص ناشنوا، گوشي‌هاي دقيق و قوي و ديگر وسايل سمعي و بصري اختراع كردند. همان گونه كه مي‌دانيم، امروزه در اثر اين كوشش‌هاي همه‌جانبه و همكاري نزديك بين مربيان و پزشكان و مخترعان و بيداري اجتماع، تعليم و تربيت ناشنوايان امري بديهي و امكان‌پذير و از حقوق مسلم افراد ناشنوا شده‌است.

اکنون در طراحي و برنامه‌هاي تربيتي کشورها، برنامه آموزش و پرورش افراد استثنائي مورد توجه خاص قرار مي‌گيرد و با اختصاص بودجه‌هاي چشمگير و با توجه به احتياجات شخص ناقص، سازمان‌هاي مخصوص و آموزشگاه‌هاي ويژه تأسيس مي‌شود. براي تعليم آن‌ها مربيان متخصص تربيت مي‌گردد و به اين

ترتيب، نه تنها افراد به نقص خود غلبه مي‌کنند و افراد سعادت‌مندی می‌شوند، بلکه به جای این که سربار جامعه باشند، افرادی مستقل و سودآور و مفيد به حال خود و ديگران به بار مي‌آيند. دولت نيز به جای اين كه عمر عهده‌دار حمايت افراد ناقص و بي‌كاره باشد، با فراهم ساختن آموزشگاه‌هاي مخصوص، امكاناتي فراهم مي‌سازد كه اين گروه در آينده تا حد ممكن، براي خود و براي اجتماع مفيد باشند. امروزه اعتقاد بر اين است كه آموزش و پرورش اطفال ناقص، نه تنها بايد همدوش با آموزش و پرورش کودکان سالم پيش برود، بلكه اگر لازم باشد، شايسته است كه على‌رغم مشكلاتي كه در راه توسعه برنامه‌هاي افراد سالم وجود دارد، تعليم و تربيت افراد استثنائي و به خصوص ناشنوايان گسترش يابد.



## تاريخچه تعليم و تربيت ناشنوايان

اين بخش را با معرفي بررسي آموزش و پرورش ناشنوايان در اروپا و آمريكا پي‌مي‌گيريم و سپس به

آموزش و پرورش ناشنوایان در ایران خواهیم پرداخت.

تاریخ کوشش‌های مربیان نخستین، تقریباً به ۴۵۰ سال قبل می‌رسد. این مربیان اغلب از طبقه روحانیون و دانشمندان بودند که محرک گروه اول، بیشتر خدمت به نیازمندان و محرک گروه دوم، حس کنجکاوی و راه‌یابی علمی بوده است.

در کتاب قدیمی کری پیست؟ و چه می‌توان کرد؟ (بی‌تا و بی‌نام، صص ۱۱۸)؛ در زمینه تاریخچه این آموزش‌ها در اروپا آمده:

«جروم کاردان<sup>۷</sup>، ریاضی‌دان و پزشک معروف ایتالیایی، در سال ۱۵۳۸ تعلیم و تربیت ناشنوایان را امکان‌پذیر اعلام کرد و نخستین معلمی که دست به تعلیم ناشنوایان زد «پدر و پنس دولئون»<sup>۸</sup> بود که در اواسط قرن شانزدهم، به یک نفر ناشنوا نوشتن و سپس خواندن و حرف‌زدن آموخت. او ابتدا به شاگردان خود به جای لیکوانی، خواندن کلمات را می‌آموخت.

ژان پابلونه<sup>۹</sup> در سال ۱۶۲۰ در اسپانیا، اولین کتاب را درباره روش آموزش ناشنوایان نوشت و جان بولور<sup>۱۰</sup> اولین کتاب را به زبان انگلیسی در این باره نوشت و پس از نوشتن این کتاب، با وجود این که شغل او طبابت بود، به تعلیم ناشنوایان علاقه‌مند شد و دو کتاب دیگر در این زمینه نوشت. او در یکی از کتاب‌های خود، به اسم «دوست کر و لال‌ها» شرح می‌دهد که چگونه این افراد می‌توانند با چشمان دقیق، آن‌چه را که به آن‌ها گفته می‌شود، از راه چشم بشنوند و سپس با تقلید حرکات لب و زبان گوینده، حرف‌زدن را بیاموزند. بولور هم‌چنین پی‌برد که می‌توان از حس لامسه برای تعلیم تلفظ به ناشنوایان استفاده کرد.

«جان والیس»<sup>۱۱</sup> که یکی از روحانیون دانشمند و ریاضی‌دانان مشهور بود، در نامه‌ای که در سال ۱۶۹۶ به دوستش نوشته، اطلاع می‌دهد که مشغول خودآموزی برای خارجی‌هاست که با استفاده از آن بتوانند هم دستور زبان انگلیسی و هم تلفظ آن را بیاموزند. او مدعی بود که اولین کسی است که درباره عوامل مختلف تشکیل اصوات زبان و علم فونتیک مطالعه دقیق کرده و کتاب نوشته است و به این نتیجه رسیده که اگر با استفاده از این روش، شخص ناشنوا بتواند تلفظ هر یک از حروف را بیاموزد، در نتیجه خواهد توانست که حرف بزند. او با این روش، در عرض یک سال خواندن و نوشتن و حرف‌زدن را به شخص ناشنوایی آموخت. جان والیس، گذشته از تعلیم ناشنوایان، به کسانی که لکنت زبان نیز داشته‌اند، کمک می‌کرده است. او به گروهی از شاگردان ناشنوا فقط خواندن و نوشتن آموخت و این دسته فقط از راه مکاتبه می‌توانستند با مردم تماس بگیرند. او عقیده داشت که تعلیم زبان به افراد ناشنوا باید به همان روشی باشد که بچه‌های عادی زبان می‌آموزند و تنها فرق در این است که کر و لال‌ها به جای گوش، از چشم خود استفاده می‌کنند. «جان کنارد آمان»<sup>۱۲</sup> که اصلاً اهل سوییس بود، در سال ۱۶۹۴ با به کار بردن روش شفاهی، تعلیم ناشنوایان را در هلند آغاز کرد و در این باره کتاب‌های بسیاری نوشت که اغلب کتاب‌هایش در آن زمان به زبان‌های دیگر ترجمه شد.

در اوایل قرن هجدهم در آلمان، کرگر<sup>۱۳</sup> که سه فرزند ناشنوا داشت، با استفاده از کتاب‌های آمان، به فرزندان خود خواندن و نوشتن و حرف‌زدن آموخت و سپس خود درباره روش خویش کتابی نوشت. در فرانسه نیز در اوایل قرن هجدهم، برای بار اول ژاکب پریر<sup>۱۴</sup>، به خاطر خواهر ناشنوایش، به تعلیم ناشنوایان علاقه‌مند شد. پریر از معلم‌ان صاحب‌نظر ناشنوایان است که شاگردان برجسته‌ای پرورش داد. او به شاگردان خود خواندن و نوشتن و حرف‌زدن و لیکوانی و استفاده از الفبای دستی را تعلیم می‌داد.

پریر ابتدا مدت پانزده سال به شاگردان خود تمرین تلفظ می‌داد و سپس شاگردان را با زبان آشنا می‌کرد و پس از آن، به آن‌ها دستور زبان و معلومات عمومی می‌آموخت. هر چند موفقیت‌های او همیشه باعث اعجاب و تحسین بود، متأسفانه او دانش خود را از دیگران دریغ کرد و روش خود را فقط در خدمت عده‌ای معدود از افراد کر و لال سرشناس به کار برد و هرگز کسی از جزییات روش او باخبر نشد. پس از او، شارل میشل دولپه<sup>۱۵</sup> که تصادفاً سرپرستی دو طفل ناشنوا برعهده‌اش گذاشته شده بود، به تعلیم ناشنوایان علاقه‌مند شد و برعکس پریر، دانش خود را وقف عموم ناشنوایان کرد. او با درآمد اندک خود، اولین مدرسه را در شهر پاریس، در حدود دویست سال پیش تأسیس کرد و دانش خود را مجاناً در اختیار اطفال ناشنوا گذاشت و عمر خود را از هر جهت وقف خدمت به ایشان کرد.

شارل دولپه، زبان اشاره را زبان طبیعی ناشنوایان می‌دانست و عقیده داشت که ناشنوایان فقط با به

**اکنون در طراحی**

**و برنامه‌های**

**تربیتی کشورها،**

**برنامه آموزش و**

**پرورش افراد**

**استثنایی مورد توجه**

**خاص قرار می‌گیرد**

**و با اختصاص**

**بودجه‌های چشمگیر و**

**با توجه به احتیاجات**

**شخص ناقص،**

**سازمان‌های مخصوص**

**و آموزشگاه‌های ویژه**

**تأسیس می‌شود.**

**برای تعلیم آن‌ها**

**مربیان متخصص**

**تربیت می‌گردد و**

**به این ترتیب،**

**نه تنها افراد**

**به نقص خود**

**غلبه می‌کنند و**

**افراد سعادت‌مندی**

**می‌شوند،**

**بلکه به جای این که**

**سربار جامعه باشند،**

**افرادی مستقل**

**و سودآور و**

**مفید به حال خود**

**و دیگران**

**به بار می‌آیند.**

کار بردن و تعبیر زبان اشاره، می‌توانند به طور صحیح به مقصود گوینده و یا مطلب نوشته شده پی‌ببرند. از این رو، او را پیش‌سوی روش اشاره یا مکتب فرانسوی می‌نامند. پیروان او نیز که بعد از او عهده‌دار اداره مدرسه‌اش شدند، یک رشته‌علایم و اشارات خاص و هم‌چنین الفبای دستی اختراع کردند. او کتاب‌های بسیاری در روش تعلیم ناشنوایان نوشت که هنوز مورد استفاده پیروان مکتب فرانسوی است. به تدریج مریبان متوجه نقص روش «مکتب فرانسوی» شدند. از جمله گابل<sup>۱۶</sup> که معلمی پیشرو بود، برای نخستین بار اعلام کرد که می‌توان در تعلیم ناشنوایان، به جای اشارات و علایم، کلمه نوشته شده را به کار برد. زیرا شخص ناشنوا می‌تواند از دیدن کلمه، به اندازه دیدن علامت، به مقصود گوینده و نویسنده پی‌برد.

اصل روش گابل که راه را برای پیدایش و گسترش روش شفاهی باز کرد، این بود که همان طور که شخص شنوا در قالب زبانی که شنیده است، می‌اندیشد، لازم است شخص ناشنوا نیز در قالب زبان کتبی که می‌بیند، بیندیشد. از این رو در روش وی، استفاده از زبان اشارات و علایم، نسبت به استفاده از زبان نوشته شده، در مرحله دوم اهمیت قرار گرفت. گابل رفته رفته پیروانی در فرانسه پیدا کرد و بالاخره مریبان فرانسوی، پس از مشاهده پیشرفت‌هایی که در کشورهای دیگر در آموزش و پرورش ناشنوایان با استفاده از روش شفاهی حاصل شده بود، روش قدیم را رها کرده، اغلب پیرو «مکتب آلمانی» یعنی روش شفاهی شدند.

درباره تاریخچه پیدایش مکتب آلمانی یا روش شفاهی، در کتاب کری چیست و چه می‌توان کرد، چنین آمده: «ساموئل نیک»<sup>۱۷</sup> آلمانی که بنیانگذار روش شفاهی است، کار تعلیم را با شاگردان خصوصی آغاز کرد و سپس بنابر دستور دولت، در حدود دویست و سی و پنج سال قبل، در شهر لایپزیک آلمان مدرسه تأسیس کرد. این نخستین مدرسه‌ای در جهان است که از طرف دولتی تأسیس شده است. متأسفانه ساموئل نیک، روش خود را چون رازی سر به مهر نزد خود نگهداشت و از این رو، از جزئیات روشی که به کار می‌برد و بعدها به نام «مکتب آلمانی» یا روش شفاهی شد، اطلاعی حاصل نشده. از آن چه از او مانده است، می‌توان اصول روش او را چنین خلاصه کرد:

- ۱- مرحله شناسایی هر چیز، قبل از مرحله آموختن نام آن چیز است؛ یعنی نخست ما هر چیزی را می‌شناسیم و سپس نام آن را می‌آموزیم.
- ۲- فقط با استفاده از زبان می‌توان تصاویر روشنی از معانی به دست آورد.
- ۳- فقط با جانشین کردن چشم، به جای گوش، می‌توان به ناشنوا حرف زدن آموخت.
- ۴- مفاهیمی که به وسیله تصاویر و علایم و اشارات کسب شوند، مبهم و فرار خواهند بود.
- ۵- هرچند که زبان نوشته می‌تواند در تعلیم ناشنوایان سودمند باشد، پیشرفت با آن کند و مفاهیمی که از این راه حاصل می‌شود، فرار است.
- ۶- تعلیم لبحوانی به ناشنوایان ضروری است.
- ۷- هرگاه ناشنوایان توانستند حرف بزنند، باید از به کار بردن اشارات و الفبای



عکس از نیکلاس نیکسون

دستی خودداری کرد.

این روش تا مدت‌ها پیرو چندان نیافت و مکتب فرانسوی به نیروی خود باقی ماند و زبان آموزی در مرحله دوم اهمیت قرار گرفت. دکتر «گراسر»<sup>۱۸</sup>، اولین معلمی است که ادعا کرد که می‌توان پس از چند سال تعلیمات اختصاصی با روش شفاهی، اطفال ناشنوا را به مدارس شاگردان طبیعی منتقل کرد. او در سال ۱۸۲۱ در شهر بیروت، مدرسه‌ای که شعبه کودکان ناشنوا نیز داشت، تأسیس کرد و روش او مورد تأیید بسیاری از مریبان قرار گرفت. در روش او، تعلیم زبان و حرف زدن مهم‌ترین مواد درسی محسوب می‌شود و در این راه، همیشه از چهار عامل اصلی زبان، یعنی لبحوانی و حرف زدن و خواندن و نوشتن توأم استفاده می‌کرد.

باید تعلیم زبان  
به اطفال ناشنوا،  
به طور طبیعی  
انجام گیرد و  
کلمات و جملات  
به تناسب موقعیت  
و پیشامدها و  
به شکل مکالمه‌ای  
به کار برده شود.  
دستور زبان  
طبق برنامه‌ای معین  
به تدریج  
در طی درس‌های منظم  
و تمرین‌های فراوان،  
به شاگردان  
تعلیم داده می‌شود.

پیروان این روش معتقدند که باید تعلیم زبان به اطفال ناشنوا، به طور طبیعی انجام گیرد و کلمات و جملات به تناسب موقعیت و پیشامدها و به شکل مکالمه‌ای به کار برده شود. دستور زبان طبق برنامه‌ای معین به تدریج در طی درس‌های منظم و تمرین‌های فراوان، به شاگردان تعلیم داده می‌شود. برای تمرین کتبی، شاگردان را تشویق می‌کنند که یادداشتهای روزانه بنویسند. در نتیجه این تمرین، شاگردان نه تنها می‌توانند مقصود خود را بیان کنند، بلکه در مواقع لزوم می‌توانند به آسانی مقصود خود را بنویسند. در این روش، ضمن تدریس هر ماده، لغات و اصطلاحات ویژه آن تدریس می‌شود.»

در همان کتاب، درباره چگونگی روند آموزشی ناشنوایان در آمریکا، چنین می‌خوانیم: «آموزش و پرورش ناشنوایان از اروپا شروع شد و رفته‌رفته در قاره‌های دیگر گسترش یافت. در آمریکا، توماس هاپکینس گالادت<sup>۱۹</sup> در سال ۱۸۰۵ میلادی، تصادفاً به تعلیم آلیس که دختر ناشنوی خردسالی بود، علاقه‌مند شد و بنابر پیشنهاد پدر او، در سال ۱۸۱۵ برای استفاده از تجربیات معلمان اروپایی، به انگلستان رفت. متأسفانه مریان انگلیسی، حاصل تجربه خویش را از او دریغ کردند و گالادت ناچار به فرانسه رفت و در آن‌جا از سخاوت مریان ناشنوایان کاملاً بهره‌مند شد و در سال ۱۸۱۷ به آمریکا بازگشت و در شهر هارت‌فورد، نخستین مدرسه ناشنوایان را تأسیس کرد. چون گالادت تحت تأثیر مکتب فرانسوی بود، لذا در مدرسه خود تا پایان عمر نسبت به روش اشارات وفادار ماند.

گالادت عقیده داشت که با اشارات بهتر می‌توان معانی را به ذهن فرد ناشنوا منتقل کرد. در سال ۱۸۹۴، به افتخار پایه‌گذار آموزش و پرورش ناشنوایان در آمریکا، مؤسسه کلمبیا در شهر واشنگتن، به نام کالج گالادت خوانده شد. در این مدرسه، شاگردان از خردسالی پذیرفته می‌شوند و بنابر استعدادشان، به روش‌های مختلف تعلیم می‌یابند. پنجاه سال پس از رواج روش اشاره در کشور آمریکا، روش شفاهی آغاز گردید و در سال ۱۹۴۶، مدرسه کلارک<sup>۲۰</sup> و مدرسه لکزینگتون<sup>۲۱</sup> که نخستین پایه‌گذاران روش شفاهی در آمریکا هستند، یک‌صدمین سال تأسیس خود را جشن گرفتند. خانم راجرز<sup>۲۲</sup>، نخستین معلم مدرسه کلارک، در اشاعه روش شفاهی نقش اساسی داشته است و این مدرسه از مراکز اولیه تربیت معلم ناشنوا در آمریکا به شمار می‌رود. الکساندر گراهام‌بیل که یکی از برجسته‌ترین متفکران و معلمان در این رشته است، مدت سه سال در مدرسه کلارک تدریس می‌کرد.

بل به روش شفاهی معتقد بود و برای آسان کردن این کار، راه‌های مختلف اندیشید و روش خود را در مدرسه کلارک آرمود.

### آغاز آموزش و پرورش ناشنوایان در ایران

مدارک موجود در تعلیم کودکان ناشنوا در ایران، به حدود اولین دهه سال ۱۳۰۰ شمسی مربوط می‌شود. در حالی که جبار عسکرزاده، معروف به باغچه‌بان را باید اولین مؤسس مدرسه ناشنوایان در ایران دانست، نام ذبیح بهروز را در مورد شروع تعلیم به ناشنوایان و به خصوص انتشار مطالبی در مورد آموزش ناشنوایان نباید فراموش کرد. در این که کدام یک از این دو آغازگر تعلیم به ناشنوایان بوده و کدام یک زودتر در این زمینه تحقیق کرده‌اند، برخی این و عده‌ای آن را مقدم می‌دانند. ذبیح بهروز در جزوه هشتم «ایران کوده»، به نام خط و فرهنگ، مطالبی علمی و استوار راجع به تعلیم ناشنوایان نگاشته که نمودار آن است که لااقل سال‌ها در این زمینه تحقیقاتی وسیع داشته است. آن چه مسلم است، مطالب نوشته شده توسط وی، اولین مطالب مکتوب در این مورد است و نشان می‌دهد که بهروز، سال‌ها در زمینه آموزش به ناشنوایان تحقیقات و تجربیاتی داشته و به طوری که گفته شده، نام‌برده چندین ناشنوا را به طور خصوصی و به کمک تحقیقات خود، مورد تعلیم قرار داده است. بهروز در صفحه ۱۲۱ کتاب خط و فرهنگ، چنین آورده:

«در جزوه دوم ایران کوده، راجع به آموزش لال‌ها اشاره‌ای شد و اینک پس از چند سال آزمایش دقیق، روش آموزش آن‌ها را برای استفاده عموم بیان می‌کنیم. در ایران در حدود چهل هزار لال وجود دارد که تاکنون وسیله‌ای برای گویا کردن آن‌ها نبوده است.»

این بدان معنی است که به نظر بهروز، در زمان نوشتن کتاب که حتماً سال‌ها قبل از تاریخ چاپ آن بوده، وسایل تعلیم ناشنوایان در ایران فراهم نبوده است. او هم‌چنین از تهیه کتاب مخصوص با تصویر



اکنون تمام دنیا این واقعیت را دریافته که افراد استثنایی، بخشی از جوامع محلی شان هستند. «یکی شدن» آن هم در «دهکده جهانی»، به صورت یک شعار درآمده است و ما در چنین شرایطی، نیاز به ادبیاتی داریم که این نزدیکی را بیشتر کند.

برای ناشنوایان سخن می‌گویند که تأییدی بر آن است که نویسندگان در این زمینه، مطالعاتی عمیق داشته و تحقیقاتی کرده‌اند.

با توجه به آورده‌های بهروز و تأیید افرادی که می‌گویند او ناشنوایانی را هم تعلیم داده، می‌توان پذیرفت که گرچه باغچه‌بان اولین مدرسه رسمی ناشنوایان را بنیان گذارد، ذبیح بهروز نیز اولین کسی است که مطالبی را در مورد ناشنوایان و طریقه تعلیم آنان ارائه کرده است. شباهت زیادی نیز بین آن چه بهروز نوشته و آن چه «در باغچه اطفال» از نظر تعلیم انجام می‌گردید، وجود دارد و این شباهت در برخی موارد، از جمله استفاده از روش و تصاویر کودک مورد تأکید بهروز در علائم به کار رفته در مدرسه باغچه‌بان، چشمگیر و نمایان است و تأثیر یکی را بر دیگری به خوبی آشکار می‌سازد.

به هر حال، هر دو در آن چه امروز در تعلیم و تربیت ناشنوایان در ایران داریم، سهمیم بوده‌اند و عمل جبار باغچه‌بان، به عنوان بنیان‌گذار اولین مدرسه ناشنوایان در ایران، با توجه به موقعیت آموزش و پرورش آن زمان، قابل تحسین است. افتخار باغچه‌بان در این است که با موهبت هوش و دانش و کوشش خستگی‌ناپذیر خویش، راهی را که گروهی از مربیان کشورهای دیگر در طی قرن‌ها طی کردند تا بالاخره به روش شفاهی رسیدند، خود به تنهایی در طی نخستین سال تجربه پیمود و آموزش و پرورش ناشنوایان را بر پایه روش شفاهی که یافته و بافته خود او بود، استوار ساخت و در نتیجه امروز در کلیه مدارس موجود ناشنوایان، به کودکان ایرانی حرف زدن و لبخوانی آموخته می‌شود و همه از نعمت روش مترقی او بهره‌مند هستند. باغچه‌بان برای آسان کردن راه آموزش ناشنوایان، الفبای دستی خود را که در کتاب راهنمای آمادگی شرح داده شده است، اختراع کرد. این الفبا از نظر این که با خاصیت صداها مطابقت دارد و کمک تلفظ است، نه جانشین آن، در نوع خود بی‌نظیر است.

باغچه‌بان علاوه بر نوشتن کتاب‌های بسیار برای کودکان ناشنوا و ایجاد روش جدید تعلیم خواندن و نوشتن و تألیف کتاب‌هایی درباره این روش، یک کتاب حساب ویژه کودکان ناشنوا و هم‌چنین کتاب «روش آموزش کر و لال‌ها» را تألیف کرده است. باغچه‌بان در کتاب آخر خود، درباره «زبان مصور» که یکی از برجسته‌ترین ابتکارات اوست، بحث می‌کند. او علاوه بر تألیفات بسیار، مقدر زیادی وسایل بصری از قبیل چرتکه‌های حساب و بازی‌های آموزنده و هم‌چنین «گاه‌نما» برای نشان دادن چگونگی کوتاه و بلندشدن شب و روز اختراع کرده است.

در انتهای این بخش، یادآوری می‌شود که در شماره آینده، با بررسی روش‌های آموزش به ناشنوایان و هم‌چنین ارائه راهکارهای متفاوت جهت ارتباط سالم و منطقی با کودک ناشنوا، زمینه‌های ورود نمایشی به دنیای کودکان ناشنوا پیش روی خوانندگان علاقه‌مند گشوده خواهد شد.

#### پی‌نوشت:

- ۱- ایبسن، هنریک (۱۳۵۳): **ایولوف کوچک**، ترجمه تورج سلطانی - محمود مهدیان، انتشارات بامداد
- ۲- از راهنمایی و مشاوره آقایان دکتر بهروز محمودی بختیاری و دکتر فرهاد ناظرزاده کرمانی سپاس گزارم.
- ۳- پاکزاد، محمود (۱۳۶۳): **هیاهو در دنیای سکوت**، تهران انتشارات کروزال‌های ایران.
- ۴- محمدپور، طاهره (۱۳۶۷): **آشنایی با ناشنوایان**، آموزش و توانبخشی آنان، انتشارات سازمان بهزیستی کشور و دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی.
- ۵- استاینبرگ، دنی (۱۳۸۱): **درآمدی بر روان‌شناسی زبان**، ترجمه دکتر ارسلان گلغام، انتشارات سمت.
- ع- بی‌تاریخ و بی‌نام (۱۳۵۰): **کری چیست و چه می‌توان کرد؟** از انتشارات کانون ناشنوایان.

7- Jeromecardan

8- pedro ponce De leoh

9- Juan Pablo Bonet

10- John Bulwer

11- John Walis

12- John conard Amman

13- Kerger

14- Jacob pereier

15- charles Meshel de lepee

16- J. J. Valade Gobel

17- Samuel Heinicke

18- John Babtist Graser

19- Thomas H. pkins Gallaudet

20- clarkeschool For the Deaf

21- Lexington school For the Deaf

22- Rugers